

فراز و فرود اندیشه ابن سینا در اروپای سده‌های میانه

دکتر عاطفه اسماعیلی - بیست و ششمین نشست از مجموعه درس‌گفتارهایی درباره بوعلی سینا

چهارشنبه ۱۴۰۰/۶/۱۷

بیست و ششمین نشست از مجموعه درس‌گفتارهایی درباره بوعلی سینا با همکاری مرکز فرهنگی شهر کتاب و بنیاد علمی و فرهنگی بوعلی سینا در روز چهارشنبه ۱۷ شهریور برگزار شد. این نشست به سخنرانی دکتر عاطفه اسماعیلی با موضوع «فراز و فرود اندیشه ابن سینا در اروپای سده‌های میانه» اختصاص داشت. این درس‌گفتار به صورت مجازی از اینستاگرام شهر کتاب پخش شد.

یک قرن پس از درگذشت ابن سینا، ترجمه آثار او در مابعدالطبیعه، منطق، طبیعیات و پزشکی به زبان لاتین آغاز شد و تا صد سال بعد، کارهایش به بخش مهمی از منابع فکری دانشگاه‌های اروپایی تبدیل شد. بعضی از این متون، به ویژه «النفس» و «الهیات شفاء»، تاثیر دیرپایی بر فلسفه لاتین باقی گذاشتند و به خطوطی اساسی در اندیشه‌های شماری از فیلسوفان بزرگ مدرسی، مانند آلبرت کیبر و توماس آکویناس و دونس اسکات، شکل دادند. نمونه‌هایی از این تاثیر را در بحث‌های لاتین پیرامون تمایز وجود و ماهیت، عقول و معنا می‌توان دید. همچنین، شیوه نگارش فلسفی ابن سینا، به ویژه ژانر دانشنامه‌ی فلسفی، مورد تقلید بسیاری از نویسندگان قرون وسطایی قرار گرفت. سرگذشت ابن سینا در اروپا، مسیری پیوسته و هموار نبود. فراز و فرود فلسفه ابن سینا در اروپای قرون وسطا، با شوق به کنکاش در فلسفه ارسطو، محبوبیت و ممنوعیت ابن رشد و نیز سرشت جریان‌های منتقد مابعدالطبیعه رسمی ارتباط داشت. موج‌های اقبال به ارسطوی یونانی و ابن رشد و رویگردانی از فلسفه رسمی مدرسی، باعث افول نسبی ابن سینا شد و هربار بازگشتی متفاوت به او را رقم زد. با این همه می‌توان به طور کلی از نظام فلسفی‌ای به نام ابن‌سینای لاتین سخن گفت که در جزئیات بسیاری با فلسفه کلاسیک ابن سینا متفاوت است. در این درس گفتار، نگاهی مختصر به ابن‌سینای لاتین و فراز و فرود اندیشه سینوی و در اروپای سده‌های میانه می‌اندازیم.

آنچه در پی می‌آید سخنان دکتر عاطفه اسماعیلی در این نشست است که توسط آن‌ها خیز تنظیم شده است.

پژوهش درباره سرگذشت ابن سینا در اروپا در سده‌های میانه مشکلات بسیاری را پشت سر و پیش رو دارد. تا کنون در حدود صد سال پژوهش درباره قرون وسطی و تاثیر ابن سینا در متفکران قرون وسطی انجام شده و تلاش بر این بوده که ابزارهای پژوهشی و تمهیداتی را که برای پژوهش در آراء استادان لاتینی و متفکران اروپایی ضروری است، در دانشکده‌های قرون وسطایی (به ویژه آکسفورد و پاریس) به کار گرفته شود. پژوهش درباره ابن سینا در زبان لاتین به این منظور بوده که مشخص شود چه جاهایی از او نقل قول می‌شده یا اشاره ضمنی به ابن سینا بوده است. البته بعدتر به دنبال این پژوهش‌ها پژوهش‌های مستقلی درباره ابن سینا در اروپای مسیحی انجام شده است، اما این پژوهش‌ها هم از آسیب‌هایی در امان نمانده که نام آن را می‌توانیم تعصب بگذاریم.

در سده دوازدهم هر کدام از مکاتب مسیحی در اروپا تاثیرات بخشی و جزئی از ابن سینا گرفته‌اند و از یک بخشی از آراء برای کامل کردن ایده‌هایشان استفاده کردند. چیزی به نام مکتب ابن‌سینایی در اروپای سده‌های میانه وجود

نداشته. ژیلسون فیلسوف مشهور فرانسوی بر این باور است مکاتب مسیحی خودشان جهان‌بینی داشته‌اند و برای تکمیل آن از ابن سینا استفاده کرده‌اند. در سال‌های اخیر تحقیقات مستقلی درباره ابن سینا انجام شده است و درباره تاثیر آن در فلسفه لاتین نیز تحقیقاتی صورت گرفته است و سوگیری‌هایی در این زمینه وجود داشته اما این سوگیری فقط درباره ابن سینا نیست درباره ابن رشد هم وجود داشته و دارد و بازتاب آن را می‌توانیم ببینیم. استادان مسیحی در دانشگاه‌های اروپایی روش‌های پیچیده نقل قول داشتند و روش‌های خلاصه‌کردنی نیز برای آموزه‌ها وجود داشته که کار را پیچیده می‌کند، این‌که کدام بند درباره کدام قسمت از آثار ابن سینا سخن می‌گوید، یکی از دشواری‌هایی بود که در این باره وجود داشته است.

آثار ابن سینا صد سال پس از درگذشت او به لاتین ترجمه شدند

نخستین گام برای بررسی سرگذشت ابن سینا، ترجمه آثار او به لاتین است. بعضی از آثار ابن سینا در شمار اولین کتاب‌هایی بودند که از عربی به لاتین ترجمه شدند. جریان ترجمه در شهر تولدو اسپانیا صورت گرفت و یک تیم مسیحی یهودی بودند که تحت نظر کلیسا شروع به ترجمه کردند. در سده دوازدهم میلادی همزمان از عربی و بعدتر از عبری به لاتین ترجمه می‌شد و از بین همه آثار ابن سینا فقط دانشنامه شفا با همه بخش‌هایش به لاتین ترجمه شد. درباره عبری ماجرا متفاوت است و خیلی به نجات تکیه داشتند ولی به جز الهیات و بخش‌هایی از منطق و طبیعیات شفا کتاب دیگری ترجمه نشد. البته کتاب دیگری که در همین عصر ترجمه شد قانون ابن سینا بود و به بقیه آثار کاری نداشتند و نکته جالب توجه این‌که ابن سینا خودش طبیعیات شفا و قانون را همزمان می‌نوشت و سده بعد که آثارش ترجمه می‌شد طبیعیات شفا و قانون همزمان ترجمه شده است.

یک نکته درباره ترجمه ابن سینا این است که به نظر می‌رسد در دو دوره مختلف و در دو حلقه مجزا این اتفاق افتاده است بخشی در فاصله ۱۱۵۰ میلادی تا نیمه قرن بعد در شهر تولدو در اسپانیا انجام شده که بسیاری از کتب علمی فلسفی در زبان لاتین توسط چند مترجم که در این حلقه بودند ترجمه شده است در این حلقه از آثار شفا کتاب برهان طبیعیات و بخش‌های بزرگی از الهیات شفا هم همین‌طور در این عصر ترجمه شده است. ریاضیات ترجمه نشده و منطق هم بیشتر بخش‌ها به صورت خلاصه و برخی از بخش‌ها هم دست نخورده باقی مانده است.

مترجمانی که به آثار ابن سینا توجه داشتند

چند مترجم در این کار دست داشتند مترجمی که بیشتر آثار ابن سینا را ترجمه کرده و معمولاً نامش به صورت دومینیکوس گوندیسالینوس ضبط می‌شود و همراه با مترجم فعال و نام‌آشنا تر به نام گاردوس کرمونایی همکار بود. در این حلقه یک مترجم یهودی موسوم به ابن داوود بود و فرد دیگری به نام آلفرد اهل سارشل و متاخرتر میکائیل اسکات است که در بازه طولانی فعالیت کردند اما حول یک فرهنگ ترجمه فعال بودند. حلقه دوم که در سال‌های پایانی قرن سیزدهم شروع به ترجمه کردند، باز در اسپانیا فعال بودند و بیشتر به آثار طبیعی ابن سینا توجه داشتند و طبیعیات شفا را ترجمه کردند و آن‌ها هم در حلقه ترجمه‌ای بودند که کلیسا و مراجع کلیسایی شکل داده بودند. در این زمینه همکاری مسیحیان و مسلمانان و یهودیان هم وجود داشت و این ترجمه‌ها ابتدا از زبان‌های عربی و عبری انجام شد و یک سده بعد به سراغ یونانی رفتند و این ترجمه‌ها به لاتین در جریان بود. بخش ریاضیات شفا ترجمه نشد و منطق نیز ناقص ترجمه شده است و باید این مساله را در نظام آموزشی اروپا جستجو کرد.

آن چه به آن نیاز داشتند یک جهان‌شناسی بود که آموزه‌های اساسی آن‌ها فلسفی و متافیزیکی بود که به یک شناخت طبیعی از جهان پیوند بزند و یک سیستم فکری را ایجاد کند تا بتوان الهیات فلسفی منسجمی را در آن جا داد و این باعث می‌شد طبیعیات و الهیات برای آن‌ها جالب باشد. آنچه برای متفکران اروپایی درباره ابن سینا اهمیت داشت فلسفه اولی و کتاب الهیات بود که مابعدالطبیعه و اصول جهان‌شناسی را عرضه می‌کرد. بعد از ماجرای ترجمه وجه دیگری که در سرگذشت ابن سینا در اروپا مهم است فراز و فرود بسیار شدیدی است که در مواجهه با آن وجود دارد.

یک کنجکاوی اساسی نسبت به علوم بالیده در تمدن اسلامی در ابتدا و مهم تر از آن آوازه ارسطو متفکران اروپایی را بر آن داشت که به سراغ ترجمه آثار ابن سینا بروند و در ابتدا به نظر می‌رسید که ابن سینا را شاگرد وفادار ارسطو می‌دانند و هر چه می‌گفت آن را تعبیری برای سخن‌های ارسطو می‌دانستند. اولین موج گرایش به ابن سینا حاصل کنجکاوی به علوم اسلامی و کنجکاوی درباره ارسطو بود ولی با ترجمه آثار خود ارسطو مثل متافیزیک اولین تغییر اساسی در موقعیت تفسیری ابن سینا اتفاق افتاد. روایت معیار این است که بعد از این که مابعدالطبیعه ارسطو ترجمه شد کتاب الهیات شفا از رونق افتاد ولی از طرفی هم نشانه‌هایی حاکی از این است که ابن سینا در مقام راهنما و مفسر و مکمل برای باز کردن بخش غامض کتاب متافیزیک بود. یک چرخش اساسی‌تر و بنیادی‌تر در راه بود و آن هم ترجمه شرح‌های مختصر و مفصل ابن‌رشد بر آثار ارسطو بود به خصوص در مابعدالطبیعه که دو نکته به همراه داشت:

آلبرت ماگنوس از آثار ابن سینا بهره‌برداری می‌کرد

نیازهای اساسی که از نظر تفسیری ابن سینا برآورده می‌کرد با ابزاری که خط به خط خوانده بود برطرف می‌شد و مساله دیگر و مهم‌تر این بود که ابن‌رشد جا به جا از ابن سینا انتقاد می‌کرد و فهمش از ارسطو را به چالش می‌کشید و این سبب‌ساز تغییرات اساسی در مرجعیت ابن سینا در دانشگاه‌ها بود و به این شکل نبود که در این مرحله هم ابن سینا کنار برود بلکه نقشی داشت در آثار متفکری مثل آلبرت ماگنوس که تفسیر کاملاً نظام‌بند با تکیه بر منابع برای دانشگاه‌های اروپایی تحقیق کند. آلبرت از ابن‌رشد برای فهم خط به خط استفاده می‌کرد اما ابن سینا برای او کمکی بود که کارهایی فراتر از آن و تفسیرهای بزرگتری انجام بدهد که بتواند اجزا و عناصر نامتناجس این نظام دینی که عناصر نوافلاطونی داشت و ارسطویی هم در کار بود به هم بچسباند و بیشترین چیزی که به او در این مسیر کمک می‌کرد ابن سینا بود. کسانی هم پیرو آلبرت تلاش کردند که این راه را ادامه دهند.

یک موج دیگر اقبال به ابن سینا قرار بود فرا برسد؛ پس از آن دوره‌ای که افول نسبی ابن سینا بعد از ترجمه ابن‌رشد را شاهد بودیم، در سال ۱۲۷۷ در واقع محکومیت گسترده‌ای درباره بسیاری از آموزه‌ها که بسیاری برای ابن‌رشدی‌ها بود اعلام شد و این محکومیت آثار ابن‌رشد باعث شد موج تازه‌ای از اقبال به ابن سینا فرا برسد. ابن‌رشد نه چندان مومن تلقی می‌شد و ابن سینا فیلسوفی بود که سعی کرده بود باور توحیدی را در نظام ارسطویی حل کند و این دو را با هم آشتی بدهد. ابن‌رشد ادعا کرده بود جاهایی که دین و عقل و فلسفه ارسطویی به تعارض می‌خورد دست بالا را فلسفه دارد زیرا دین اصولاً چیزی به زبان تمثیل برای عوام است اما برای حکیم آنچه تفحص عقلی به آن منتهی می‌شود اولویت دارد و پذیرفتنی است.

اقبال ابن سینا به کتاب طب در دوره رنسانس

این تصویر کلی که ابن سینا مومن‌تر بود باعث می‌شد اقبال دوباره به او شود کسی که این پروژه را به عهده گرفت که با کمک ابن سینا نیازهای تفسیری را برآورده کند در عین حال انتقادهایی هم به ابن سینا داشت توماس آکویناس بود. او همکاری داشت به نام ویلیام که به ترجمه اصل آثار ارسطویی از یونانی به لاتین پرداخت. این نوع ترجمه باعث شد که توماس از طرف کلیسا تنبیه شود اما باعث پیدایش یک متافیزیک جاافتاده سنتی در دانشگاه‌های اروپایی شد که ابن سینا در آن نقشی پیوسته داشت.

در قرن چهاردهم ویلیام اکام یک سلسله حملات سازمان یافته و اساسی را به متافیزیک سنتی شروع کرد و زیر رگبار انتقادات خود گرفت و ابن سینا هم تا حدی افول کرد. ولی در عین حال طب ابن سینا رو به رشد و رونق داشت و آخرین تغییر و تحول اساسی اقبال ابن سینا در سده‌های میانه در راه تاثیر ابن سینا در دانشگاه‌های ایتالیا ابن رشدی‌ها دست بالا را داشتند و چالش برانگیز بودند. برای بسیاری از مرکزهای فکری و نهادهای دینی ابن رشدی‌ها نظام منسجمی داشتند و ابن سینا تبدیل به یک چتری شد برای کسانی که می‌خواستند در برابر ابن رشدی‌ها قرار بگیرند و طب ابن سینا در دوره رنسانس مورد توجه واقع و آثارش به سرعت چاپ شد و این دوره اقبال به طب ابن سینا و کتاب قانون در طب بود.

ما در این بحث از کدام ابن سینا سخن می‌گوییم؟ مرادمان از ابن سینای لاتینی چیست؟ عموم فیلسوفان سده‌های میانه زیر چتر الهیات و طبیعیات و منطق فعالیت می‌کردند تا جایی که می‌شد تحت تاثیر ابن سینا بودند و بخش‌های مختلف فلسفه ابن سینا در پروژه‌های گوناگونی در سده‌های میانه استفاده می‌شد تا جای خالی آن را پر کند. ابن سینا چیزی در فضای قرون وسطایی و قطعات گوناگون به عنوان قطعات مکمل برای جهان بینی سیستماتیک دانشگاهی بود و تعارض‌های جدی را نادیده می‌گرفتند. به معنای دیگر شاید بتوانیم از ابن سینای لاتینی حرف بزنیم و از ابن سینای لاتینی در برابر ابن سینای تاریخی سخن بگوییم و اینکه در برابر ابن سینای اسلامی دریافتی که مسلمانان از ابن سینا کرده‌اند چه بوده است؟ زیرا قرون وسطایی‌ها هم تفسیرها و هم تحریف‌هایی در آرا ابن سینا کرده‌اند.

برجسته شدن آموزه‌های ابن سینا در فرهنگ لاتین

در سطح دیگر ابن سینا ویژگی خاصی در زبان لاتین دارد. یک رویه‌های تفصیلی و اتفاقاتی در ترجمه باعث شده فهم غالبی از ابن سینا در زبان لاتین شکل بگیرد. ابن سینا بعد از ایده مشهورش برای جدایی وجود و ماهیت از فعل‌های مختلف استفاده کرده بود از عارض شدن ملحق شدن و داخل شدن و لازم بودن بهره بود ولی در لاتین بیشتر آن‌ها با مشتقات عرض ترجمه شد که یعنی وجود یک عرض برای ماهیت است. این نتایج ناخوشایندی هم می‌تواند داشته باشد. ابن رشد هم همین تفسیر را برای آراء ابن سینا ارائه می‌داد و آن را نقد می‌کرد و باعث می‌شد این‌گونه ابن سینا فهمیده شود و نقدهای بسیاری درباره او شود. وجود وابسته به ماهیت می‌شد و نتیجه پذیرفتنی برای ابن سینا نبود. ابن سینا وجود را عرض می‌داند برای ماهیت و در تمدن اسلامی تفسیرها متنوع‌تر است.

درباره ابن سینای لاتین چند نکته وجود دارد: نخست مکتب ابن سینایی وجود ندارد و دوم اینکه تحریف‌ها و تفسیرهای خاص و سختگیرانه‌ای از ابن سینا است که مخصوص مکتب لاتینی است و سوم این‌که آموزه‌هایی از آموزه‌های ابن سینا در فرهنگ لاتین برجسته و برخی نیز نقد شد و با آن مخالفت‌هایی صورت گرفت و به بخش‌هایی هم توجه نشد. اگر این پیکره را در نظر بگیریم که برخی جاها این نقدها برجسته شده و برخی دیگر سرکوب شده پیکر جدید دفرمه شده

معنای دیگر ابن‌سینای لاتین باشد. بیشترین ایده‌هایی که لاتینی‌ها درباره ابن‌سینا مشکل داشتند و آن را نقد کردند درباره عقل فعال بود. ابن‌سینا در متافیزیک و جهان‌بینی بر این باور بود صورت‌های کلی یعنی ساختارهایی که ماهیت پدیده‌ها را شکل می‌دهند در عالم موجودات مادی دائماً در حال از بین رفتن و به وجود آمدن هستند و ایده ابن‌سینا این بود که یک موجود خارج از عالم ماده باید این‌ها بسازد. در واقع این ساختار را خود ماده نمی‌تواند ایجاد کند. راه حل ابن‌سینا این بود که موجودی خارج از جهان مادی باید این کار را بکند. همین طور علم به ایده‌های کلی را هم نیاز داریم بیرون از خودمان دریافت کنیم.

عقل فعال برای اروپایی‌ها و مسیحیان پذیرفتنی نبود. اما دو حالت ممکن بود: این‌که ما اشراق در علم کلی که در سنت آگوستینی وجود داشت بگیریم و متفکران آگوستینی سعی کردند ایده‌های ابن‌سینا را تفسیر کنند. اما مساله اصلی با واهب‌الصور بود که همراه خود این ایده را داشت که علت‌های واسطه‌ای هستند که به غیر از خداوند قدرت خلق دارند و این در تمدن اسلامی هم پذیرفتنی نبود. این قاعده الواحد منشا بسیاری از جدل‌ها با متکلمان بوده است. اما در اروپا بسیار جدی مطرح شده بود. در واقع مساله‌ای به‌شمار می‌رفت که یکپارچه اروپای قرون وسطی ابن‌سینا را نقد می‌کرد. موافق عمده‌ای درباره واهب‌الصور در فلسفه لاتینی دیده نمی‌شود. بر این جرح و تعدیل این را نیز بیفزاییم که آن‌ها بخش بزرگی از ریاضیات و منطق را در نظر نگرفته بودند و اثری از اشارات و دانشنامه و نجات نیز نبود. این به پیکره‌ای شکل می‌دهد که می‌توانیم نامش را ابن‌سینای لاتینی بگذاریم.

تأثیرات ایده‌های ابن‌سینا بر متفکران قرون وسطایی

هم شیوه نگارش فلسفی ابن‌سینا که استدلال‌های دیگران را می‌گرفت و خلاصه می‌کرد و شکل ارجاع دادنش برای اروپایی‌ها تأثیرگذار بود هم ژانر فلسفی دانشنامه که برای ابن‌سینا بود و به این شکل هم خودش سه دانشنامه بزرگ داشت. به این ژانر دانشنامه در اروپا اقبال شد و تحت تأثیر آن کُتبی به وجود آمد که به آن‌ها جامع می‌گفتند و دانشنامه فلسفی بودند و در سده بعدی به شدت رواج داشتند. یک بخش تأثیر ابن‌سینا که همه را درگیر خودش کرد شکل خلاصه کردن و ارجاع دادن و شیوه نگارش فلسفی و ژانری بود که آن‌ها از ابن‌سینا گرفتند و بسیار مورد توجه قرار گرفت. درباره نظریات ابن‌سینا که بر متفکران مسیحی تأثیر گذاشت اولین آن تمایز وجود و ماهیت است که بی‌درنگ پذیرفته شد و بخش بزرگی از ایده‌های فلسفی قرون وسطی را شکل داد.

یکی از حوزه‌هایی که در کار ابن‌سینا تأثیرگذار بود ایده‌های آن در کتاب نفس شفا بود به ویژه توضیحی که درباره حواس درونی داده است. ارسطو توضیحی درباره نفس آدم و قوای نفس آدمی داده بود که قوه تغذیه و رشد، قوه‌ای که حس می‌کند و قوه ناطقه نیز که قسمت عقلانی نفس و مخصوص انسان‌ها است. ابن‌سینا این قوای نفس را تا جایی که می‌توانست گسترش داد و درباره حواس درونی تحقیق کرد و هر کدام از این قوای تغذیه کننده و حس‌کننده را بررسی کرد که چه مجموعه توان‌ها و قوایی دارند و این برای لاتینی‌ها بسیار جالب بود.

ابن‌سینا حواس درونی و مفاهیمی که ایجاد کرده بود و در جاهایی که درباره ارسطو مساله برانگیز بود تفسیر کرده و از همه مهم‌تر قوه واهمه بود که در فلسفه ابن‌سینا نقش جالبی برعهده دارد. نقش آن درک معانی جزئی نامحسوس در حین ادراک محسوسات است. نقش اساسی که واهمه دارد یا ایده جالبی که ابن‌سینا گسترش داده، حس مشترک که در واقع کارش این است که چیزهای مختلفی که ادراک می‌کنیم به هم می‌چسباند و واهمه کارش این است که چیزهایی که ما در یک شیء جزئی ادراک حسی نمی‌کنیم ادراک می‌کند. متفکران مسیحی نظریه آگاهی

درباره ارسطو را تغییر داده‌اند. ایده حس مشترک، واهمه و مفهوم معنا و چیزهای است که جنس آنها از آگاهی انسان است و در فلسفه قرون وسطی مسیحی اثر عمیقی بر جا گذاشت.

ابن سینا و توسعه در متافیزیک ارسطو

معنا در آثار ابن سینا مفهوم مهمی است. توماس طرفدار نظریه عینیت بود. توماس از معنا بهره‌های بسیاری برده است. اما مهم تر دونس اسکوتوس است که می‌گوید معنا یا اینتنتیو شکل وجودی فروکاسته است که در جایی بین عدم و وجود رئال قرار می‌گیرد و این مخصوص و متعلق فکر است و هر چیزی که درباره آن فکر کنیم وجود فروکاسته‌ای بین عدم و وجود رئال است و به تنهایی استقلال ندارد و خصلتش این است که وابسته است و می‌تواند خاستگاه مفهومی از دربارگی یا اینتنشنالیتی باشد که در تاریخ فلسفه ذهن مشهور است فرانتس برنتانو از متفکران قرون وسطایی گرفته بود و نظریه خودش را بر آن سوار کرده بود.

به تاسی از ابن سینا فیلسوفان قرون وسطی مسیحی محتوای آگاهی را پیش از آنکه صورت کلی شوند و کلیت را دریافت کنند تمثیل دانستند. در حین اینکه ادراک حسی از بیرون دارد و در خیال من چیزهایی به آن می‌چسبانند. ریزنتاتیو یا تمثیل همچنین طیفی از حالت‌های آگاهی است و در واقع یک مساله تصویری و بسیار هم مستعمل و پراستفاده بود. یکی دیگر از مباحثی که ابن سینا توسعه داد و بسیاری از متفکران مسیحی را تحت تاثیر قرار داد توسعه در متافیزیک مقولات ارسطو بود. ارسطو معانی و اشکال وجود را در ۱۰ مقوله بررسی و مرتب کرد. جوهر و ۹ مقوله عرضی هیچ اشتراکی در شکل وجود داشتن با هم ندارند. ابن سینا در کتاب الهیات شفا چند مفهوم دیگر را به جز وجود معرفی کرد که این‌ها مفاهیم فراتر از مقوله هستند. ارسطو می‌گفت این مقولات دسته‌بندی‌های وجود نیستند اشکال کاملاً بیگانه از هم هستند و وجود خود فراتر از این مقولات است. ابن سینا در الهیات شفا چند مفهوم دیگر را معرفی می‌کند و چون فراتر از مقولات هستند و چون برتر از مقولات هستند غیرقابل تعریف هستند.

عصر مدرن در مواجهه با ابن سینا جای کار بسیاری دارد

مهم‌ترین مقولاتی که می‌توان به وجود اضافه کرد شی و ضرورت بود که فراتر از مقولات قرار می‌گرفتند و این نیز از مفاهیم مورد علاقه فیلسوفان مسیحی بود. تاثیرات ایده‌های ابن سینا بر متفکران قرون وسطایی خیلی زیاد است از جمله تعریف درباره مابعدالطبیعه و یا بحث‌های مفصل درباره علیت فاعلی که علیت فاعلی در اصل باید ایجاد چیزها باشد نه به حرکت واداشتن آن. همچنین طب ابن سینا که بسیار مهم تلقی می‌شد. اما به عنوان اثر دیگر، به مسئله تشخیص هم تحت تاثیر ابن سینا بود. در نظام ارسطو ذات اشیا و اساس آن‌ها همان صورت کلی یا ساختار مشترکی است که افراد یک نوع با هم به اشتراک می‌گذارند. پرسشی که از ارسطو پیش می‌آمد این بود، افراد مختلف مثل سقراط و ارسطو چگونه از هم جدا می‌شوند، این‌که ذات انسان بودن در آن‌ها مشترک است چگونه تفاوت سقراط و ارسطو را می‌توان مطرح کرد؟

پاسخ ارسطو این بود چون ماده این‌ها با هم فرق دارد، این‌ها از هم جدا می‌شوند و قابل تشخیص هستند. ارسطو می‌گفت ماده این کار را می‌کند. اما مشکل این است که فرق ارسطو با سقراط صرفاً در ماده نیست بلکه یک مساله ذاتی دارد که این دو را از هم جدا می‌کند. بسیاری از پیروان ارسطو با این مساله در چالش بودند. ابن سینا هم اینجا از ارسطو جدا می‌شود و تحت تاثیر مکتب نوافلاطونی می‌گوید ما صرفاً به صورت عرضی می‌گوییم که ماده ملاک تفرد است. ماده و چیزی که ساختار به آن تحمیل شده فقط به صورت عرضی مطرح شده است که این ماده سقراط و

ارسطو را از هم جدا می‌کند. آنچه سقراط و ارسطو را از هم جدا می‌کند ماده نیست بلکه این صورت شکل خاصی به این ماده تحمیل شده و ملاک واقعی جدا شدن ارسطو از سقراط تحمیل صورت انسان به این ماده خاص است و صرف مخصوص ماده به انسان نیست.

توماس و متفکران قرون وسطایی این ابداعات را گسترش دادند. توماس گفت ملاک تشخیص ماده تخصیص یافته است و صرف ماده را کافی نمی‌دانست. هر ماده‌ای نمی‌تواند یک فرد را به عنوان سقراط جدا کند بلکه تشخیص سقراط این بود که این ماده خاص متعلق به این صورت خاص باشد. دونس اسکوتوس که ماده را ناکافی و ویژگی صوری این بودن را ملاک تشخیص دانست. اینجا هم ابن سینا نقد جالبی به این ایده که چطور یک موجود به عنوان واحد جدا شناسایی می‌شود و می‌توان درباره آن سخن گفت. مواجهه متفکران مسیحی با ابن سینا و سرگذشت آن در اروپا و ایده‌ها و تاثیرات آن جای کار بسیاری دارد و تحقیقات آن عمدتاً ناقص و غیرنظام‌مند بوده و جای کار بسیاری دارد و در عصر مدرن و مواجهه با ابن سینا در عصر مدرن هم با فیلسوفان متقدم مثل دکارت و اسپینوزا کار چندانی انجام نشده و خیلی کار باقی مانده است.

